



دکتر حضرت آیه الله العظمی وحید خراسانی
www.vahid-khorasani.ir

به یاد
بضعه خاتم انبیا (صلی الله علیه وآله وسلم) در طوس
حضرت شمس الشموس (علیه السلام)

اقتباس از
مقدمه ای در اصول دین

حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی
- مدظلّه العالی -

به یاد

بضعه خاتم انبیا (صلی الله علیه وآله وسلم) در طوس

حضرت شمس الشموس (علیه السلام)

اقتباس از

مقدمه ای در اصول دین

و بیانات

حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی

- مدظلّه العالی -

به یاد بضعه خاتم انبیا (صلی الله علیه وآله وسلم) در طوس

حضرت شمس الشموس (علیه السلام)

اقتباس از مقدمه در اصول دین و بیانات

حضرت آیت ... العظمی وحید خراسانی مدظله العالی

ناشر: انتشارات مدرسه الإمام باقر العلوم (علیه السلام)

چاپ دوم / ۳۰/۰۰۰ نسخه / ۱۳۸۶

قیمت: ۲۰۰۰ ریال





فهرست مطالب

- تولد و شهادت آن حضرت (علیه السلام) ۷...
القاب آن حضرت (علیه السلام) ۷...
فضائل و مناقب آن حضرت (علیه السلام) ۸...
نمونه ای از کرامات و خوارق عادت از آن حضرت (علیه السلام) ۲۳...
نمونه ای از احتجاجات آن حضرت (علیه السلام) ۲۹...
بعضی از کلمات آن حضرت (علیه السلام) که راهنمای سعادت دنیا و آخرت است ۴۵...
فضیلت زیارت آن حضرت (علیه السلام) ۵۱...
کرامات قبر مطهر آن حضرت (علیه السلام) ۵۶...
اسامی کتاب ها ۶۰...



تولد و شهادت آن حضرت (علیه السلام)

امام هشتم ابوالحسن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی امیرالمؤمنین و ابن فاطمه الزهراء دختر خاتم النبیین صلوات الله علیهم ، در سال صد و چهل و هشت هجری به دنیا آمد ، و در ماه صفر سال دویست و سه شهید شد ، و مدت زندگانی آن حضرت در این دار فانی پنجاه و پنج سال بود .

القاب آن حضرت (علیه السلام)

از القاب آن حضرت است :

« رضا » که خالق و خلق ، دوست و دشمن از آن حضرت راضی بودند ؛
 و « صابر » که صبر و بردباری آن حضرت در ابتلا به عفریت زمان ، مأمون عباسی ، شاهد صدق این لقب است ؛
 و « رضی » و « وفی » که رضای او به رضای خدا ، و وفای او به عهد خدا و بندگان خدا مظهر این لقب است ؛
 و « صادق » و « صدیق » که راستی گفتار و درستی کردار او سرمشق صادقین و صدیقین روزگار است ؛
 و « قره اعبین المؤمنین » و « غیض الملحدین » که مجلس مناظره آن حضرت با علمای مذاهب مختلف ، چشم اهل ایمان را روشن و کفار و ملحدین را بیچاره کرد ؛
 و « کافی الخلق » و « رب السریر » که خلق را در دنیا و آخرت کفایت ، و صاحب تخت امامت و ولایت است ؛
 و « سراج الله » و « نور الهدی » که وجود او چراغ راه خدا ، و علم و حلم او نور هدایت خلق خدا بود .

فضائل و مناقب آن حضرت (علیه السلام)

کتب عامّه و خاصّه مشحون به فضایل و مناقب آن حضرت است ، و در این مختصر به چند نمونه اکتفا می شود : هر یک از مناقب آن حضرت جلوه یکی از القاب آن امام والا مقام است ، و در این جزوه به منقبت یک لقب اشاره می شود ، و آن لقب سراج الله است ، یعنی چراغ خدا .

در چراغ دو جهت جمع است : یکی نور و دیگری حرارت . در قرآن مجید از خورشید تعبیر به سراج شده است (وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا)^۱ ، چون دارای نور و حرارت است و به این دو ، استعدادها و قابلیت ها در منظومه شمس به فعلیت می رسد ، و معادن و نباتات به ثمر می رسند ، و مشعل حیات جانداران روشن می گردد.

چنان که از خورشید منظومه مُلک تعبیر به سراج می شود ، از خورشید منظومه ملکوت و آفتاب عالمات انسانیت نیز تعبیر به سراج فرموده است : (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا)^۲.

همان طور که اشعه خورشید جواهر معادن را می پروراند، به مقتضای «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة» تابش نور علم و حرارت ایمان خورشید خاتمیت ، گوهر عقل نظری و عملی را - که در زمینه فطرت انسانیت همچون بذری آفریده شده است - به تلاوت آیات خدا و تزکیه نفوس و تعلیم کتاب و حکمت ، به بالاترین ثمر علم و کمال بارور می نماید ، و گرانبهاترین جواهر مکارم اخلاق را از معدن فطرت انسان استخراج می کند .

لقب سراج الله برای امام هشتم (علیه السلام) و حدیث شریف «ستدفن بضعة منی بأرض خراسان» یادآور این مطلب است که نور علم و حرارت ایمانی که در خورشید وجود خاتم بود، از نفس نفیس علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می تابد .

اضافه سراج به اسم مقدس الله که اسم ذات مستجمع جمیع اسمای حسنی است ، مبین آن است که وجود ذی جود او ، مقام جمع الجمع امثال علیا و اسم اعظم و آیت عظمی و حجت کبرای خداوند سبحان است.

در حدیثی که کلینی در کافی و صدوق در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) آورده است ، امام هفتم (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را خواب دیدم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با آن حضرت بود ، و در قسمتی از آن حدیث است که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در وصف علی بن موسی فرمود : «علی ابنک الذی ینظر بنور الله ویسمع بتفهیمه وینطق بحکمته یصیب ولا یخطی ، و یعلم ولا یجهل ، قد ملأ حلماً وعلماً»^۳.

علی بن موسی در بیان خاتم انبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) کسی است که به نور خدا می بیند ، و به تفهیم و تعلیم خدا می شنود ، و به حکمت خدا سخن می گوید ، نظر صائب او خطا ندارد ، در علم و دانش او جهل راه ندارد ، ظرفیت وجود او از حلم و علم پر شده است .

۱ . سوره نوح ، آیه ۱۶ .

۲ . سوره احزاب ، آیه ۴۵ و ۴۶ .

۳ . عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ، ج ۲ ، ص ۳۵ ، باب ۴ ، حدیث ۹ .

هر بیننده ای به نور شمع و چراغ یا نور آفتاب و ماه می بیند ، اما این بیننده به نور خدا می بیند ؛ این چشم و نظر امام هشتم (علیه السلام) است.

او کسی است که به فهماندن خدا می فهمد ، و به حکمت خدا سخن می گوید ، در نظرِ صائب او خطا نیست ، در علم او جهل راه ندارد .

کمال خَلْقی انسان در حلم و بردباری است ، و به هر مرتبه ای از حلم برسد و در مقابل هر شدتی بردبار و در برابر هر اضطرابی آرامش روح داشته باشد ، حلم او در برابر ما فوق آن شدت و اضطراب در می ماند ، و کمال عقلی انسان به علم و دانش است ، و به هر مرتبه ای از دانش برسد در حسرت رسیدن به مرتبه بالاتر است ؛ و از این جهت خلاء علم و حلم آدمی پرشدنی نیست.

سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به امام هفتم (علیه السلام) در منقبت امام هشتم (علیه السلام) این است : « **قَدْ مَلَأَ حِلْمًا وَعِلْمًا** » علی بن موسی از علم و حلم پر شده است.

او کسی است که در اثر کمال عبودیت و تقدیر خدا حق قدره^۴ و تقوای خدا حق تقاته^۵ ، چون به وجدان خدا فقدان نداشت ، و به رسیدن به کمال مطلق به مطلق الکیمال رسید ، ظرفیت وجودش لبریز از علم و حلم ، و با عقلی منور به نور (**اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**)^۶ و اراده فانی در اراده حیّ قیوم شایسته لقب سراج الله شد.

به مقتضای (**وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ**)^۷ منتهای مدح مدح خداوند متعال است . در حدیث لوح که ثقة الاسلام کلینی در کافی و شیخ مفید در اختصاص ، و شیخ الطائفة در کتاب غیبه^۸ ، و شیخ المحدثین صدوق در کمال الدین و عیون الاخبار ، و غیر از آنان از بزرگان اهل علم و حدیث نقل کرده اند در وصف آن حضرت آمده است : « **وَعَلَىٰ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَمَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النَّبُوَّةِ وَامْتَحَنَهُ بِالْأَضْطِلَاعِ بِهَا يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتٌ مُسْتَكْبِرٌ يَدْفِنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَىٰ جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي** »^۹.

امام هشتم (علیه السلام) کسی است که در این حدیث خداوند عزوجل او را ولیّ و یاور خود خوانده ، و تمام مقامات و مسئولیت های نبوت انبیا را بر دوش او نهاده است .

امام ششم (علیه السلام) به فرزندش موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود : « **عَالِمُ آلِ مُحَمَّدٍ فِي صَلْبِ تَوْسْتِ ، أَيُّ كَاشٍ مِنْهُ أَوْ رَا دَرَكٌ مِنْهُ** »^۹.

۴ . اشاره به آیه (**وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ**) سوره انعام، آیه ۹۱.

۵ . اشاره به آیه (**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ**) سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

۶ . سوره نور ، آیه ۳۵ .

۷ . سوره نجم، آیه ۴۲.

۸ . الکافی ج ۱ ، ص ۵۲۸ ؛ الاختصاص ص ۲۱۲ ؛ الغیبه ص ۱۴۳ ؛ کمال الدین و تمام النعمه ص ۳۰۸ ؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ، ج

۲ ، ص ۴۸ ، باب ۶ ، حدیث ۱ .

۹ . إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲ ، ص ۶۴ .

آن کسی که رئیس مذهب، صادق آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) آرزوی دیدار او را دارد، و تماشای جمال او را تمتی می کند، و خداوند سبحان، و خاتم پیغمبران مداح کمال او هستند، عقل از ادراک مقام او عاجز، و بیان از شمارش فضائل او قاصر است.

احمد بن علی انصاری گفت: از رجاء بن ابی ضحاک شنیدم که مأمون مرا فرستاد تا علی بن موسی الرضا را از مدینه بیاورم، و با او بودم از مدینه تا مرو، به خدا قسم ندیدم به مانند او مردی را در تقوی و ترس از خدا و یاد خدا. هنگام صبح بعد از نماز در محراب عبادت به تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل و صلوات بر پیغمبر و آلش مشغول بود تا طلوع آفتاب، بعد سر به سجده می گذاشت و تا بلندی آفتاب در سجود بود، بعد تا نزدیک ظهر به موعظه و حدیث با مردم می پرداخت، بعد از تجدید وضو به مصلاهی برمی گشت، و بعد از زوال شش رکعت نماز می خواند، در رکعت اول حمد و (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ)، و در رکعت دوم حمد و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) می خواند، و در چهار رکعت، در هر رکعتی حمد و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) می خواند، و به هر دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم قبل از رکوع قنوت به جا می آورد، و بعد اذان می گفت، و دو رکعت نماز می خواند، و بعد اقامه می گفت، و فریضه ظهر را بجا می آورد، و بعد از سلام آنچه خدا می خواست تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل می گفت، بعد سجده شکر بجا می آورد، و در سجده صد مرتبه «شکراً لله» می گفت، و چون سر از سجده برمی داشت شش رکعت نماز می خواند در هر رکعت حمد و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)، و به هر دو رکعت سلام می داد، و در رکعت دوم قبل از رکوع قنوت بجا می آورد، سپس اذان می گفت، و بعد دو رکعت نماز می خواند، و در رکعت دوم قنوت بجا می آورد، و بعد به نماز عصر می ایستاد، و چون سلام می داد در مصلاهی می نشست و تا آنچه خدا می خواست به تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل مشغول بود، بعد به سجده می رفت و صد مرتبه در سجود می گفت: «حمداً لله».

چون آفتاب غروب می کرد وضو می گرفت و نماز مغرب را با اذان و اقامه می خواند، بعد تا آنچه خدا می خواست به تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل مشغول بود، بعد سجده شکر بجا می آورد، بعد از سجود بدون این که تکلم کند چهار رکعت نماز به دو سلام بجا می آورد، در هر دو رکعت، در رکعت دوم قبل از رکوع قنوت می کرد، و در رکعت اول حمد و (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ)، و در رکعت دوم حمد و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) می خواند، بعد از سلام تا آنچه خدا می خواست به تعقیب نماز مشغول می شد، بعد افطار می کرد، و بعد از گذشت قریب ثلث شب نماز عشا را بجا می آورد، و چون سلام می داد تا آنچه خدا می خواست به ذکر و تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل مشغول بود، بعد از تعقیب نماز سجده شکر بجا می آورد، بعد در بستر خواب می رفت.

ثلث آخر شب برمی خاست به تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار، و مسواک می کرد، و وضو می گرفت، بعد به نماز شب می ایستاد، هشت رکعت نماز می خواند، در دو رکعت اول، در هر رکعتی یک مرتبه حمد و سی مرتبه سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) می خواند، بعد چهار رکعت نماز جعفر را می خواند، و از نماز شب حساب می کرد.

بعد دو رکعت نماز باقیمانده از نماز شب را می خواند ، در رکعت اول حمد و سوره (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) را می خواند ، و در رکعت دوم حمد و سوره (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ) را می خواند .

بعد دو رکعت شفع را می خواند ، در هر رکعت حمد و سه مرتبه سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و در رکعت دوم قنوت می آورد ، سپس می ایستاد و یک رکعت نماز وتر می خواند ، و در آن یک مرتبه سوره حمد و سه مرتبه سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و یک مرتبه سوره (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) و یک مرتبه سوره (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) را می خواند ، و در قنوتش می گفت : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ اهْدِنَا فِيمَنْ هَدَيْتَ ، وَعَافِنَا فِيمَنْ عَافَيْتَ ، وَتَوَلَّنَا فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ ، وَبَارِكْ لَنَا فِيمَنْ أَعْطَيْتَ ، وَوَقِّنَا شَرَّ مَا قَضَيْتَ ، فَإِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يَقْضِي عَلَيْكَ إِنَّهُ لَا يَذِلُّ مِنَ الْوَالِيَةِ وَلَا يَعِزُّ مِنْ عَادِيَةِ تَبَارَكَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ » .

بعد هفتاد مرتبه می گفت : « اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ » و چون سلام می داد تا آنچه خدا می خواست به تعقیب مشغول بود .

چون نزدیک طلوع فجر می شد دو رکعت نافله صبح می خواند ، در رکعت اول سوره حمد و (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) و در رکعت دوم سوره حمد و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و چون فجر طلوع می کرد اذان و اقامه می گفت و دو رکعت نماز صبح می خواند ، و چون سلام می داد مشغول به تعقیب می شد تا طلوع آفتاب ، بعد تا بلندی آفتاب سجده شکر بجا می آورد .

در تمام نمازهای واجب ، در رکعت اول سوره حمد و (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) و در رکعت دوم سوره حمد و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را می خواند مگر در نماز صبح و ظهر و عصر روز جمعه ، که در آنها سوره حمد و سوره جمعه و منافقین را تلاوت می کرد ، و در نماز عشاء شب جمعه ، در رکعت اول سوره حمد و سوره جمعه ، و در رکعت دوم سوره حمد و سوره سَبِّحِ را قرائت می کرد .

در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول سوره حمد و سوره (هَلْ أَتَى) و در رکعت دوم سوره حمد و سوره (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ) را می خواند ، و در مغرب و عشا و نماز شب و شفع و وتر و نماز صبح سوره ها را بلند ، و در ظهر و عصر آهسته قرائت می کرد .

در دو رکعت آخر سه مرتبه می گفت : « سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ » ، و دعای قنوتش در تمام نمازها این بود : « رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعَلَّمَ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ » ، و چون در شهری ده روز اقامت می کرد ، تمام ایام را روزه می گرفت ، و چون شب می شد اول نماز می خواند ، و بعد افطار می کرد ، و در سفر نافله روز را نمی خواند ، و بعد از هر نماز در سفر ، سی مرتبه می گفت : « سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ » ، و در سفر روزه نمی گرفت .

اول هر دعایی صلوات بر محمد و آل محمد می فرستاد ، و در نماز و غیر نماز ، بسیار صلوات می فرستاد ، و شب در بستر خواب تلاوت قرآن بسیار می کرد ، و چون به آیه ای می رسید که در آن آیه سخن از بهشت و جهنم بود گریه می کرد ، و از خدا بهشت را مسألت می نمود ، و از آتش به خدا پناه می آورد .

در تمام نمازها « بسم الله الرحمن الرحيم » را بلند قرائت می کرد ، و چون (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را می خواند آهسته می گفت : « الله احد » ، بعد از قرائت سوره سه مرتبه می گفت : « كذلك الله ربنا » .

چون سوره (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) را می خواند ، آهسته می گفت : « يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ » و چون سوره تمام می شد ، می گفت : « رَبِّيَ اللَّهُ وَدِينِيَ الْإِسْلَامُ » ، و چون سوره (وَالتَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ) را می خواند ، می گفت : « وَإِنَّا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ » .

چون سوره (لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) را می خواند ، می گفت : « سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بَلِي » .

چون سوره حمد را می خواند ، می گفت : « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » .

چون سوره (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) را می خواند ، آهسته می گفت : « سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى » .

چون (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) را قرائت می کرد ، آهسته می گفت : « لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ » .

در هیچ شهری وارد نمی شد مگر این که مردم آن شهر معالم دین خود را از او سؤال می کردند ، و جواب آنان را می داد ، و احادیث بسیار از پدران او از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آنان می گفت .

رجاء بن ابی ضحاک می گوید : چون بر مأمون وارد شدم و از حال آن حضرت پرسید ، آنچه را در شب و روز ، و در سفر و حضر از آن حضرت مشاهده کرده بودم به او گفتم . گفت : یابن ابی الضحاک! او در علم و عبادت سرآمد تمام اهل زمین است ، احدی را به آنچه از او دیدی خبر نده .^{۱۰}

قاتل او که مدعی خلافت و امامت است ، شهادت می دهد که آن حضرت اعلم و اعبد اهل زمین است ، غافل از آن که اعلم و اعبد از تمام اهل زمین ، افضل از تمام اهل زمین بوده ، و به حکم عقل و فطرت و کتاب و سنت ، افضل از کل ، امام الكل است.

هروی می گوید : در زمانی که آن حضرت در سرخس محبوس بود ، نزد زندانبان رفتم ، و از او خواستم که آن را حضرت را ببینم . گفت : میسر نیست . گفتم : چرا ؟ گفت : بسی از اوقات شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند ، و ساعتی قبل از ظهر و عصر هنگام زردی آفتاب در مصلايش که مشغول نماز نیست به مناجات پروردگار مشغول است ...^{۱۱}

این نمونه ای از عبادت آن حضرت است که کمیت و کیفیت آن مظهر علم و عرفانی است که ادراک آن شایسته مقربین درگاه خداست .

۱۰ . عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ، ج ۲ ، ص ۱۴۹ .

۱۱ . عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ، ج ۱ ، ص ۱۹۷ .

نمونه ای از رفتار آن حضرت با بندگان خدا این است: مردی بر آن حضرت وارد شد و گفت: به قدر مروّتت به من عطا کن. فرمود: به آن مقدار ندارم. گفت: به قدر مروّتم به من عطا کن. فرمود: به او دویست دینار بدهید.^{۱۲}

یسع بن حمزه گفت: من در مجلس آن حضرت بودم که مردی وارد شد و گفت: السلام علیک یابن رسول الله! سپس گفت: از حج برگشته و اندوخته ام را گم کرده ام، مرا به وطنم برسان، چون رسیدم آنچه به من دادی برای صدقه می دهم. فرمود: بنشین! خدا تو را بیامزد. چون مردم متفرق شدند، من و دو نفر دیگر ماندیم. فرمود: آیا اذن می دهید به اندرون بروم؟ آن گاه برخاست و داخل حجره شد، بعد از ساعتی بیرون آمد، و در را بست، و از بالای در دستش را بیرون آورد، فرمود: کجاست آن مرد خراسانی؟ گفت: منم. فرمود: این دویست دینار را بگیر و در حوائج خود خرج کن، و از طرف من هم صدقه نده، برو که من تو را نبینم، و تو مرا نبینی. بعد بیرون آمد.

سلیمان جعفری گفت: فدایت شوم، چرا صورت خود را از آن مرد پوشیدی؟ فرمود: از ترس آن که با قضای حاجتش ذلت سؤال را در صورت او ببینم.^{۱۳}

کسی که رفتارش با خالق در عبادت، و با خلق در محبت و رحمت و حفظ کرامت انسانیت این است، اگر بر مسند خلافت می نشست، که به حکم عقل و شرع شایسته چنین انسان کاملی است، بشریت را در معرفت خدا به آنجا می رساند که خدا فرمود: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ)^{۱۴} و مدینه فاضله انسانیت را چنان می ساخت که (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)^{۱۵}.

نمونه ای از کرامات و خوارق عادت

از آن حضرت (علیه السلام)

۱ - مشایخ حدیث از مسافر نقل کرده اند که گفت: با آن حضرت در منی بودم، یحیی بن خالد برمکی با جمعی از آل برمک گذشتند، فرمود: اینها نمی دانند در این سال چه بر آنها می گذرد! بعد فرمود: عجیب تر از این آن که هارون و من مانند این دو هستیم، و دو انگشتش را به هم ضمیمه کرد. همان سال هارون بر برمکه غضب کرد، و بر

۱۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۷۰.

۱۳. الکافی، ج ۴، ص ۲۳.

۱۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

۱۵. سوره حج، آیه ۴۱.

سر آنها آمد آنچه آن حضرت (علیه السلام) در آن جمله فرمود. مسافر گفت: والله معنای سخن آن حضرت را ندانستم تا زمانی که او را در طوس کنار هارون دفن کردیم.^{۱۶}

بزرگان حدیث از حسن بن علی و شاء نقل کردند که گفت: به خراسان برای تجارت رفتم، و بر مذهب واقفیه بودم، و به امامت علی بن موسی الرضا اعتقاد نداشتم.

در شهر مرو شبانه وارد شدم. غلام سیاهی در منزل من به من برخورد کرد و گفت: آقای من می گوید: آن حبره^{۱۷} که با تو هست بده، که یکی از موالی ما فوت شده است تا او را با آن کفن کنیم. به او گفتم: آقای تو کیست؟ گفت: علی بن موسی الرضا. گفتم: آنچه داشتم در راه فروختم و ندارم. رفت و برگشت و گفت: حبره نزد تو باقی مانده است. گفتم: من چنین چیزی نزد خود نمی دانم. رفت و برگشت و گفت: آن حبره در فلان جامه دان است. با خود گفتم: اگر درست باشد این دلالتی است بر امامت او.

دخترم به من حبره ای داده بود که بفروشم و برایش فیروزه و سیج^{۱۸} از خراسان بخرم، و من فراموش کرده بودم. به غلامم گفتم: آن جامه دانی که آن غلام گفت بیاور.

چون آورد و آن را گشودم، حبره را در میان جامه ها دیدم، به آن غلام دادم، و گفتم: من در مقابل آن بهایی نمی گیرم. غلام رفت و برگشت و گفت: چیزی که مال خودت نیست می بخشی؟ آن را دخترت به تو داده که بفروشی و به بهای آن فیروزه و سیج برای او بخری.

آن غلام در مرو، برابر قیمت آن حبره در خراسان را به من داد.

من از آنچه رخ داد متعجب شدم و گفتم: والله مسائلی را که در آنها شک دارم می نویسم، و به مسائلی که از پدرش سؤال شده او را امتحان می کنم. آن مسائل را نوشتم و در آستین خود پنهان کردم، به درب منزل آن حضرت برگشتم، چون به در خانه اش رسیدم سران سپاه، و لشکریان و عرب را دیدم که داخل می شوند. کناری نشستم و با خود گفتم: با این ازدحام کی من به او می رسم. در این تفکر مدتی نشستم و تصمیم گرفتم برگردم که ناگهان دیدم خادمی در میان جمع می گردد و می گوید: پسر دختر الیاس کجا است؟ گفتم: من هستم. از آستین من نوشته را درآورد و گفت: این جواب مسائل توست. پس آن را باز کردم دیدم مسائل و جواب و تفسیر آنها همه هست، پس گفتم: خدا و رسول خدا را شاهد می گیرم که تو حجت خدایی ...^{۱۹}

کسی که قلب او مشکاه مصباح معرفه الله است، و رضا و غضب او فانی در رضا و غضب خداست، روح او لوح محفوظ غیب و شهود، و اراده او متصل به (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)^{۲۰} است.

۱۶. الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۸؛ بصائر الدرجات، ص ۵۰۴؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۲۵، باب ۵۰، حدیث ۲.

۱۷. نوعی چادر یمانی.

۱۸. نوعی پیراهن.

۱۹. عیون المعجزات، ص ۹۸.

۲۰. سوره یس، آیه ۸۲.

به مأمون خبر دادند که مردم به علم علی بن موسی مفتون شده اند. محمد بن عمرو طوسی را مأمور کرد که مردم را از مجلس آن حضرت منع کنند. او آن حضرت را احضار و به حضرتش جسارت کرد. امام (علیه السلام) غضبناک بیرون آمد، وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند، و در رکعت دوم در قنوت این دعا را خواند: «اللَّهُمَّ يَا ذَا الْقُدْرَةِ الْجَامِعَةِ، وَالرَّحْمَةَ الْوَاسِعَةَ، وَالْمِنَّةَ الْمُتَتَابِعَةَ، وَالْآلَاءِ الْمُتَوَالِيَةَ، وَالْأَيَادِيَ الْجَمِيلَةَ، وَالْمَوَاهِبَ الْجَزِيلَةَ، يَا مَنْ لَا يُوصَفُ بِتَمَثِيلٍ، وَلَا يَمْتَلُ بِنَظِيرٍ، وَلَا يَغْلِبُ بِظَهِيرٍ، يَا مَنْ خَلَقَ فَرَزَقَ، وَاللَّهُمَّ فَأَنْطِقْ، وَأَبْتَدِعْ فَشَرَعَ، وَعَلَا فَارْتَفَعَ، وَقَدَّرَ فَأَحْسَنَ، وَصَوَّرَ فَأَتَقَنَ، وَاحْتَجَّ فَأَبْلَغَ، وَأَنْعَمَ فَأَسْبَغَ، وَأَعْطَى فَأَجْزَلَ، يَا مَنْ سَمَا فِي الْعِزِّ فَفَاتَ خَوَاطِرَ الْأَبْصَارِ، وَدَنَا فِي اللَّطْفِ فَجَازَ هَوَاجِسَ الْأَفْكَارِ، يَا مَنْ تَفَرَّدَ بِالْمُلْكِ فَلَا نِدَّ لَهُ فِي مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ، وَتَوَحَّدَ بِالْكَبْرِيَاءِ فَلَا ضِدَّ لَهُ فِي جَبْرُوتِ شَأْنِهِ، يَا مَنْ حَارَتْ فِي كِبْرِيَاءِ هَيْبَتِهِ دَقَائِقُ لَطَائِفِ الْأَوْهَامِ، وَحَسَرَتْ دُونَ إِدْرَاكِ عَظَمَتِهِ خَطَائِفُ أَبْصَارِ الْأَنَامِ، يَا عَالِمَ خَطَرَاتِ قُلُوبِ الْعَالَمِينَ، وَيَا شَاهِدَ لَحَظَاتِ أَبْصَارِ النَّاطِرِينَ، يَا مَنْ عَنَتِ الْوُجُوهَ لِهَيْبَتِهِ، وَخَصَعَتِ الرَّقَابُ لِجَلَالَتِهِ، وَوَجَلَّتِ الْقُلُوبُ مِنْ خِيفَتِهِ، وَارْتَعَدَتِ الْفَرَائِصُ مِنْ فَرْقِهِ، يَا بَدِيءُ يَا بَدِيْعُ يَا قَوِيُّ يَا مَنِيْعُ يَا عَلِيُّ يَا رَفِيْعُ، صَلِّ عَلَيَّ مَنْ شَرَفَتِ الصَّلَاةُ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّهِ، وَانْتَقِمَ لِي مِمَّنْ ظَلَمَنِي، وَاسْتَخَفَّ بِي وَطَرَدَ الشَّيْعَةَ عَنِّي، وَأَذِفْهُمْ رَارَةَ الدَّلِّ وَالْهَوَانَ كَمَا أَذَقْتَنِيهَا، وَاجْعَلْهُ طَرِيدَ الْأَرْجَاسِ، وَشَرِيدَ الْأَنْجَاسِ.»

ابوالصلت گفت: هنوز مولايم دعا را تمام نکرده بود که شهر به لرزه درآمد، و صدای شیون و ضجه مردم بلند شد، و مردم به قصر مأمون هجوم آوردند، و چون دانست که این بلا در اثر اهانت به آن امام نازل شده است به عذرخواهی نزد آن حضرت آمد.^{۲۱}

انوار فروزان علوم آن حضرت و مظاهر قدرت و اراده نافذه او بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، همین بس که دشمنی مانند مأمون - که تمام قدرت خود را در محو فضائل و مناقب آن حضرت به کار گرفت، و سرانجام به شهادت آن حضرت کمر بست - در مقام و منزلت آن حضرت کلامی دارد که عبدالله بن محمد هاشمی نقل می کند: روزی بر مأمون وارد شدم، کسانی را که در مجلس بودند بیرون کرد، مرا نشانید، بعد دستور داد غذا آوردند، و چون از طعام فارغ شدم، دستور داد به کنیزی که پشت پرده بود که مرثیه بخوان برای کسی که در طوس مدفون است. کنیز گفت: «سقیا بطوس و من اضحی به قطناً من عترة المصطفى أبقى لنا حزناً» مأمون گریه کرد و گفت: یا عبدالله! مرا ملامت می کنند که ابوالحسن الرضا را به مقام ولایت عهدی نصب کردم. برای تو داستانی بگویم که تعجب کنی. روزی نزد او رفتم و گفتم: فدایت شوم نزد پدران تو علم گذشته و آینده تا روز قیامت بود، و تو وصی و وارث آنان هستی، و علم آنان نزد توست، من به تو حاجتی دارم؛ جاریه ای دارم که از همه زنان خود به او دلبسته ترم، هر بار آبستن شده سقط کرده است، و الآن باردار است، کاری کن که این حمل سالم بماند. فرمود: از سقط این حمل

۲۱. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۸۴، باب ۴۲، حدیث ۱.

نترس، پسری خواهد زایید که شبیه ترین مردم به مادرش باشد، انگشت کوچک زائدی بدون بند در دست راست دارد، و در پای چپش انگشت کوچکی بدون بند زایدی است، که همان کنیز پسری زایید با تمام اوصاف و نشانه هایی که ابوالحسن الرضا وصف کرده بود.^{۲۲}

آن کس که دشمن کور دلش مانند مأمون اعتراف می کند که او عالم به ما کان وما یکون است، و آنچه در زمان گذشته بوده و در آینده خواهد بود، یعنی تمام عالم امکان در حیطة علم آن جان جهان است، آیا مقام و منزلتش در نزد خدا و مقربان درگاه خدا چه خواهد بود؟!

نمونه ای از احتجاجات آن حضرت (علیه السلام)

مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) نقل می کند: در مجلسی که مأمون فقها و اهل کلام از فرقه های مختلف را جمع کرده بود، از آن حضرت سؤال شد: یابن رسول الله! ادعای امامت به چه ثابت می شود؟ فرمود: به نص و بیان و دلیل. پرسید: دلیل امامت چیست؟ فرمود: علم و استجابت دعوت.^{۲۳}

امام آن چنان که در حدیث معتبر هست، امین خدا در زمین، و حجت خدا بر بندگان او است.

امانت خداوند عالم، وحی خدا به تمام انبیا و مرسلین و علمی است که به آدم آموخته است که ملائکه مقربین از تحمّل آن علم عاجز بودند (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِؤْنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)^{۲۴} و کتاب و حکمتی است که حضرت خاتم را برای تعلیم آن مبعوث فرموده است (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)^{۲۵}، و حروف اسم اعظمی است که یک حرف آن را آصف می دانست، و به آن تخت بلقیس را به کمتر از چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر کرد.

امین بر این امانت، امام است، و هر امینی باید سندی از آن کس که او را امین خود قرار داده است، داشته باشد که شاهد این مقام باشد، و سند امین خدا نص و بیان رسول خدا از ناحیه خداست.

و چون امام حجت خدا بر بندگان خداست، و حجت خدا بر خلق، انسان کامل است، و کمال انسانیت به علم است، و به بندگی خدا - که آنچه خدا از او خواسته او انجام دهد، که جزایش این است که آنچه او از خدا بخواهد خدا مستجاب کند - به این جهت فرمود: دلیل امامت علم است و استجابت دعا.

۲۲. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۴۰، باب ۴۷، حدیث ۴۴.

۲۳. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۱۶، باب ۴۶، حدیث ۱.

۲۴. سوره بقره، آیه ۴۱.

۲۵. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

کسی که در مجلس مأمون - که نخبگان مملکت پهناور اسلام در آن حضور داشتند - دلیل امامت را علم و استجابت دعا شمرد ، هر دو دلیل را خداوند متعال به وسیله آن حضرت نشان داد (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِغَةُ)^{۲۶} . مأمون فضل بن سهل را مأمور کرد که پیشوایان مذاهب مختلف و متکلمین را نزد او آورد . چون فضل بن سهل آنها را نزد مأمون آورد ، گفت : شما را برای آن خواستم که با پسر عم من که از مدینه آمده است مناظره کنید ، احدی از شما تخلف نکند .

حسن بن محمد نوفلی گفت : نزد ابی الحسن الرضا (علیه السلام) بودم که یاسر ، خادم مأمون آمد و گفت : امیرالمؤمنین سلام می رساند و می گوید : اهل ادیان و متکلمین از جمیع ملل جمع شدند ، اگر دوست داری فردا نزد ما بیا ، و اگر خواهی ما نزد تو آییم . فرمود : به او سلام برسان و بگو : مراد تو را دانستم ، فردا خودم می آیم .

چون خادم رفت ، فرمود : یا نوفلی ! مراد او از جمع اهل شرک و اصحاب عقاید مختلف چیست ؟ گفتم : فدایت شوم ، می خواهد شما را امتحان کند و نگرانی خودم را از این کار مأمون اظهار کردم و گفتم : پیشوایان مذاهب و اصحاب بدعت ها برخلاف علما هستند ، چون این طایفه اهل انکار و مکابره اند ، و زیر بار حق نمی روند ، و مغالطه می کنند ، از آنها برحذر باش . آن حضرت تبسم کرد و فرمود : ای نوفلی ! می خواهی بدانی کی مأمون پشیمان می شود ؟ گفتم : بلی . فرمود : آنگاه که بشنود که با اهل تورات به توراتشان احتجاج کنم ، و با اهل انجیل به انجیلشان ، و با اهل زبور به زبورشان ، و با صائبین به عبرانی ، و با زردشتیان به فارسی ، و با رومیان به رومی ، و با اهل هر مقالی به لغت خودشان ، و حجت همه را قطع می کنم ، تا آن که به آنچه من می گویم برگردند و تسلیم شوند ، آن وقت مأمون پشیمان می شود ، **ولا حول ولا قوة الا بالله العظیم** .

نوفلی گفت : چون بر مأمون وارد شدیم ، تمام اهل مجلس بپا خاستند ، تا آن حضرت امر کرد بنشینید ، پس نشستند .

مأمون به جاثلیق پیشوای مسیحیان گفت : این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر ما و علی بن ابی طالب است ، می خواهم با او تکلم کنی .

گفت : چگونه با کسی گفتگو کنم که استدلال او به کتابی است که من منکر آن هستم ، و به پیغمبری است که به او ایمان ندارم ؟

حضرت فرمود : ای نصرانی ! اگر احتجاج کنم بر تو به انجیل خودت ، آیا اقرار می کنی ؟

جاثلیق گفت : مگر قدرت دارم که آنچه را انجیل به آن ناطق است رد کنم ؟

امام آیات انجیل را بر او خواند ، و ثابت کرد که انجیل بشارت دهنده به پیغمبر ماست ، بعد به عدد حواریین عیسی و احوال آنان پرداخت ، و به ادله بسیاری استدلال نمود که پیشوای مسیحیان به آنها اقرار کرد . بعد کتاب شعیب را بر

او خواند ، تا آن جا که جاثلیق گفت : دیگری از تو سؤال کند ، بحق مسیح گمان نمی کنم که در علمای مسلمین مثل تو باشد .

پس آن حضرت رو کرد به رأس الجالوت و با پیشوای یهودیان به تورات و زبور و کتاب شعیا و حیقوق احتجاج و استدلال کرد ، تا او از جواب عاجز شد .

هربز بزرگترین پیشوای زردشتیان را دعوت کرد ، و بر او حجت را تمام نمود تا از جواب عاجز و درمانده شد . فرمود : اگر در میان شما مخالف اسلام است و می خواهد سؤال کند بپرسد .

عمران صابی که یگانه و بی مانند در متکلمین بود برخاست و گفت : ای عالم مردمان ! اگر دعوت به سؤال نمی کردی ، مسائل خود را طرح نمی کردم . به کوفه و بصره و شام و جزیره سفر کردم ، و متکلمین را ملاقات کردم ، کسی را پیدا نکردم که برایم توحید را ثابت کند . آیا اذن می دهی سؤال کنم ؟ آن حضرت فرمود : عمران صابی تو هستی ؟ گفت : عمران من هستم . فرمود : بپرس .

مردم برای استماع مناظره امام با پیشوای صابین ازدحام کردند و گفتگو بین آن دو تا زوال طول کشید . امام به مأمون فرمود : وقت نماز است . عمران گفت : ای آقای من ! سخن را قطع نکن که از استدلال تو دل من نرم شده است . حضرت فرمود : بعد از نماز .

آن حضرت برای نماز به داخل قصر رفت ، و مردم نماز را پشت سر محمد بن جعفر ، عموی آن حضرت به جا آوردند . چون حضرت از نماز فارغ شد فرمود : بپرس یا عمران ! او از خداوند متعال و صفات خدا سؤال کرد و حضرت جواب داد .

فرمود : یا عمران ! آیا فهمیدی ؟ گفت : بلی ، ای آقای من ! شهادت می دهم خدا همان است که تو او را وصف کردی ، و وحدانیت او را ثابت نمودی ، و شهادت می دهم که محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بنده اوست که مبعوث است به هدایت خلق و دین حق . بعد به سجده افتاد .

چون دانشمندان و اصحاب کلام دیدند عمران صابی که یگانه مجادلی است که احدی نتوانسته جواب او را بدهد ، در میدان بحث و جدل به زانو درآمد ، و این چنین تسلیم شد و به سجده افتاد و مسلمان شد ، دیگر احدی لب به سؤال باز نکرد ، و مجلس با انهدام بنیان ملل و مذاهب مختلف به پایان رسید .^{۲۷}

سلطنت و اقتدار مأمون از اقطار ربع سکون ، سرآمد دانشمندان و فلاسفه از مادیین و ملیین را جمع کرد که با افکار گوناگون و لغات مختلف ، آن ابرهای متراکم ، در مقابل آفتاب عالمتاب صف آرایی کنند ، غافل از آن که اشعه خورشیدی که (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ)^{۲۸} ابرها را آب ، و مشرق و مغرب عالم را به علم عالم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) منور می کند ، و با تابش نور علی نوری که تجلای کتاب مبین از بیان آن امام مبین

۲۷ . عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ، ج ۲ ، ص ۱۳۷ ، باب ۱۲ ، حدیث ۱ .

۲۸ . سوره نور ، آیه ۳۵ .

است ، ظلماتی که بعضیها فوق بعض است از میان می رود : (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ)^{۲۹} .

مردی از منکرین خدا نزد آن حضرت آمد . امام (علیه السلام) به او فرمود : اگر گفتار شما که خدا و روز جزایی نیست ، راست باشد - که راست نیست - ما از اعمالی که بجا آوردیم ضرری نکرديم ، و عاقبت ما و شما مانند یکدیگر است ، ولی اگر گفتار ما راست باشد - که هست - آیا چنین نیست که ما اهل نجات هستيم و شما در هلاکت ابد؟!^{۳۰} به این کلام مرد ملحد را به جستجو و تحقیق وا داشت .

پس آن مرد گفت : خدایی که می گویی چگونه است ؟ و کجاست ؟ فرمود : او آفریننده کیفیت و مکان است ، کسی که خالق و آفریننده این دو هست ، و او بوده و این دو نبودند ، به آنها وصف نمی شود ، و به چیزی سنجیده نمی شود ، چون هر چه هست آفریده اوست ، و خالق به مخلوق مقایسه نمی شود ، و به صفات خلق موصوف نمی شود ، و به هیچ حسّی درک نمی شود . گفت : چیزی که به هیچ حسّی درک نمی شود پس نیست . فرمود : چون حواسّ تو از ادراک او عاجز شد منکر او شدی ، و ما چون حواسّمان از ادراک او عاجز است به خداوندی او اقرار کردیم .

گفت به من بگو از کی خدا بوده است ؟ فرمود : تو بگو کی نبوده است تا من بگویم از کدام زمان بوده است . گفت : دلیل بر او چیست ؟ فرمود : چون من به جسم خود نظر کردم ، دیدم از زیاده و نقصان در عرض و طول این بدن ، و دفع ناملايمات از خودم ، و جلب مصالح و منافع خودم عاجزم ، دانستم که این بنا و ساختمان سازنده دارد ، و از جریان خورشید و ماه و ستارگان و پدید آمدن ابرها و وزش بادها و غیر اینها از آیات علم و حکمت و قدرت دانستم که کسی هست که به این دقت اندازه گیری کرده ، و هر چیزی را به تناسبی که باید و شاید ، به وجود آورده است .

پرسید پس چرا از خلق خود محجوب است ؟ فرمود : خلق از او محجوبند ، و حجاب آنان گناهان آنهاست ، اما بر او در شب و روز هیچ چیز پوشیده نیست . گفت : پس چرا دیده نمی شود ؟ گفت : چون آنچه دیده می شود مخلوق است ، و او اجلّ از این است که دیده ای او را ببیند ، و وهم به او احاطه کند ، و عقل او را ضبط نماید .

گفت : او را برای من تحدید و تعریف کن . فرمود : حدّی برای او نیست . گفت : چرا ؟ گفت : هر محدود ، به آن حد و تعریفی که از آن می شود محدود است ، و هر چه محدود به حدی است ، زیاده بر آن حد برای آن ممکن است ، و هر چه قابل زیاده بود قابل نقصان است ، و کم و زیاد و تجزیه و توهم در ذات او راه ندارد .

پرسید : شما می گوئید : او لطیف و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است . آیا شنوایی بدون گوش ، و بینایی بدون چشم ، و لطیف بدون کار با دست می شود ؟ فرمود : لطیف به کسی گویند که در کاری که انجام می دهد دقت بنماید ، چگونه به خالق جلیل لطیف نگوئیم که خلق را با این لطف و دقت آفریده است ، و در هر حیوانی ترکیب

۲۹ . سوره صف ، آیه ۹ .

۳۰ . التوحید ، ص ۲۵۰ .

خاصی به وجود آورده ، و هر جنسی را در صورت متباین از جنس دیگر آفریده ، که هیچ یک شبیه دیگری نیستند ، و خالق لطیف خبیر در ترکیب صورت هر یک و نقش و نگار آن ، لطف خاصی را به آن جنس اختصاص داده است . بعد نظر کردیم به درختان و ثمرات آنها ، دقت صنع و لطف مخصوص به آنها را دیدیم ، و به این جهت گفتیم آفریننده ما لطیف است .

و گفتیم : او سمیع و شنواست ، چون بر او صداهای آفریدگانش در آسمان و زمین ، و دریا و صحرا پوشیده نیست ، و لغات گوناگون آنها با یکدیگر اشتباه نمی شود ، به این جهت گفتیم : او بدون احتیاج به گوش هر صدا و نوایی را می شنود . گفتیم : او بصیر و بیناست ، چون اثر ذره ای را در شب تاریک بر سنگ سیاه می بیند ، و جنبش مورچه ای را در تاریکی شب ، و بارداری و تخم گذاری آن را بدون دیده می بیند .^{۳۱}

امام (علیه السلام) در آغاز سخن ، فطرت او را بیدار کرد ، که همان گونه که اثبات و ادعای وجود چیزی محتاج به دلیل است ، دعوای نفی و نبود هم نیازمند به دلیل است ، و ندانستن و ندیدن دلیل نبودن نیست . پس به حکم عقل با احتمال وجود مبدأ و معاد ، انکار باطل است و چاره ای جز اعتراف به جهل و نادانی نیست . کسی که بهره از عقل و خرد دارد و برای او مبدأ و معاد ثابت نیست ، نمی تواند بگوید خدا و قیامتی نیست ، بلکه باید بگوید نمی دانم هست یا نه ؟

در این صورت اگر خدا و قیامتی باشد سعادت می باشد که پایانی برای آن نیست از دست رفته ، و ضرر و زیانی که محرومیت از حیات ابدی - که نتیجه عرفان و ایمان است - نصیبش شده است ، ولی آن کس که ایمان آورده است ، در این صورت گنجی که سعادت ابدی است ، و آن زندگانی پاکیزه از آلایش درد و غم و خلود در فردوس برین را که قابل تقدیر نیست به دست آورده است .

اگر خدا و قیامتی نباشد ، زحمت انجام وظایفی را که متحمل شده - از نماز و روزه و زکات - هر عاقلی درک می کند که به احتمال وجود چنین گنجی این اندازه رنج را باید تحمل نمود ، با آن که هر یک از وظایف دینی برای دنیای هر کس و روابط فردی و اجتماعی او مفید است .

امام (علیه السلام) با این بیان مختصر ، انکار منکرین مبدأ و معاد را باطل ، و یقین آنها را به شک ، و علم آنان را به «نبود» به جهل به «وجود» مبدل کرد .

آنچه موجب شده آنان منکر پروردگار شوند ، این است که او را به حسّی از حواسّ احساس نکرده اند . امام (علیه السلام) ثابت نمود که محسوس نبودن ، به جای انکار موجب اقرار است ، زیرا خدا خالق حسّ و محسوس ، و وهم و موهوم ، و عقل و معقول است .

اگر خداوند محسوس به حسّ، و موهوم به وهم، و معقول به عقل شود، چگونه ممکن است خالق حواسّ و محسوسات، و اوهام و موهومات، و عقول و معقولات باشد؟

آنچه موجب انکار او بود، وسیله ایمان او شد. پس از آن، راه ایمان به خدا را به او نشان داد، که هر چند ذات قدوس او اعلی و اجل است که در عقل و ادراک بگنجد، آیات و نشانه های علم و قدرت و حکمت او در جزء جزء جهان پیداست.

هر چند مجال شرح کلمات آن حضرت (علیه السلام) نیست، به یک جمله اشاره می شود. فرمود: کسی که دقتی و لطفی در کاری انجام دهد گویند فلانی چقدر لطیف است، پس چگونه به خالقی که هر لطفی از اوست لطیف نگویند.

اگر صورت و نقش انسانی بر صفحه ای دیده شود، که با کمال ظرافت، هر عضوی از اعضا به تصویر کشیده شده، و در کنار او درختی، و بر شاخه های آن درخت پرندۀ های مختلف نشسته، و در دامنه دشت حیوانات گوناگون پراکنده اند، هیچ انسان عاقلی احتمال نمی دهد که این نقش ها خود بخود و بدون فکر و شعور و اندیشه نقاش هنرمندی پدید آمده باشد و در نگاه اول به آن منظره دلپذیر، به دانش و هنر نقاش که با لطافت طبع قلم به دست گرفته، و فکر و ذوق و سلیقه خود را در آن منعکس کرده است آفرین می گوید.

آیا نقش بی روح بر پرده، دلیل علم و قدرت است، و نسخه اصل یعنی انسان جاندار که مرکب از میلیاردها سلول زنده است، دلیل علم و حکمت نیست؟! با آن که هر قسمتی به گونه ای ساخته و پرداخته شده که چندین هزار سال دانشمندان زبردست در کیفیت ترکیب آن سلولها و تشکیل جهازهای مختلف از استخوان ها و عضلات و اعضا و قوا، و در تشریح و وظایف الاعضای این بدن به تحقیق پرداخته اند، و با وجود انشعاب علم طبّ به رشته های تخصصی، هنوز از احاطه به درک اسرار هر عضوی از اعضای آن عاجزند.

پوستی که بر این اعضا پوشیده شده، از نسج های مختلف بافته شده است، و غده های عرق و چربی در آن قرار گرفته، و میلیون ها پیاز مو در پوست کاشته شده است. از هر پیاز تار مویی رنگ آمیزی شده روییده است که برای تشریح و درک صحت و مرض و درد و درمان پوست بدن باید سال ها وقت صرف کنند، تا چه رسد به مغز انسان و اعصاب حسّ و حرکت و ارتباط اعضا و تمامی سلول ها با مغز و نقش قسمت های مختلف آن در حسّ و تخیّل و توهم و تعقل و حفظ مدرکات و معلومات و استحضار آنها.

آیا صورت بی جانی که به تقلید از صورت انسان جاندار نقاشی شده نشان علم و قدرت نقاش است، ولی انسان جاندار که با قدرت تفکر از اتم تا کهکشان را میدان جولان اندیشه خود قرار داده و در تاریکی شکم و رحم مادر نقش بندی شده، ساخته ماده و طبیعت بی شعور و ادراک است؟!

آیا انواع درختان و گیاهان با میوه های گوناگون و خواص مختلف و اسرار در ریشه ها و شاخه ها و برگ ها که گیاه شناسان را به خود مشغول کرده است، گواه علم و حکمت نیست؟!

اگر کسی در بیابان بنایی ببیند که در آن خشت و گل و در و پنجره ساده به کار رفته است ، بی درنگ می گوید کدام بنا در این صحرا این بنا را ساخته است؟

آیا بنای زمین و آسمان و خوشید و ماه و ستارگان و اختلاف شب و روز ، بهار و تابستان و خزان و زمستان ، و این کرات معلق در مدارهای مختلف بر اساس دقیق ترین محاسبات به تناسب حجم و حرارت آنها که به یکدیگر برخورد نکنند ، از علم و قدرت خداوند علی عظیم و قدیر عزیز حکایت نمی کند؟!

آیات علم و حکمت در انفس و آفاق ، اهل نظر را به لطف کلام امام (علیه السلام) دلالت می کند که فرمود : **فکل**

له لطف من الخالق اللطیف الخبیر .

شرح کلمات امام (علیه السلام) در این یک حدیث ، در اینصفحات نمی گنجد تا چه رسد به آنچه در مجالس گوناگون از آن حضرت روایت شده است .

در یک مجلس با این حدیث مختصر زندیق ملحد را با استدلال قاطع ، از علم به نبود خدا ، به جهل به بود و نبود منقلب کرد ، و با ارشاد به آیات علم و قدرت در نظام خلقت از جهل و شک او را به علم و یقین به وجود خدا رساند ، و ملحد از جا بر نخاست تا از انکار به اقرار رسید ، سرتسلیم فرود آورد و مسلمان شد و رفت .

بعضی از کلمات آن حضرت (علیه السلام)

که راهنمای سعادت دنیا و آخرت است

۱ - در سفری که به جانب طوس می رفت ، وارد نیشابور شد . ابوزرعۀ و محمد بن آسم طوسی دو پیشوای اهل حدیث در رکابش بودند و گفتند : ای سید و فرزند ساده! ای امام و فرزند ائمه! ای سلاله طاهره رضیه! ای خلاصه زاکیه نبویه! به حق پدران اطهرت و به حق اجداد بزرگواریت رخسار مبارک به ما بنمایان ، و برای ما حدیثی از پدرانانت از جدت بگو ، که یادگارت در این دیار باشد .

مرکب را متوقف کرد و پرده کجاوه را بالا زد ، و چشم مسلمانان را به طلعت مبارکش روشن نمود ، و طبقات مردم همه بر پا ایستاده ، بعضی شیون می زدند و بعضی گریه می کردند و بعضی جامه بر تن پاره می کردند و بعضی خود را به خاک افکنده بودند تا نیمه روز ؛ پیشوایان شهر فریاد زدند : ساکت شوید و بشنوید و گوش فرا دهید! بیست و چهار هزار قلمدان برای نوشتن کلماتش آماده شد . آنگاه فرمود : شنیدم از پدرم موسی بن جعفر الکاظم که گفت : شنیدم از پدرم جعفر بن محمد الصادق که گفت : شنیدم از پدرم محمد بن علی الباقر که گفت : شنیدم از پدرم علی بن الحسین زین العابدین که گفت : شنیدم از پدرم حسین بن علی شهید کربلا که گفت : شنیدم از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب شهید کوفه که گفت : شنیدم از برادرم و پسر عم رسول الله که گفت : شنیدم از جبرئیل که گفت : شنیدم از ربّ العزّة سبحانه و تعالی که گفت : کلمه لا اله الا الله حصن من است ، کسی که این کلمه را بگوید در

حصن من داخل است ، و کسی که در حصن من داخل است از عذاب من در امان است . صدقَ اللهُ وصدقَ جبرئیل وصدقَ رسولُ اللهُ والائمة.

این حدیث به این سند به بعضی از امرای سامانی رسید ، به آب طلا نوشت ، و وصیت کرد آن نوشته را با او دفن کنند . چون از دنیا رفت او را در خواب دیدند . به او گفتند : خدا با تو چه کرد ؟ گفت : به گفتن لا اله الا الله و تصدیق به محمد رسول الله و نوشتن این حدیث به آب طلا خدا مرا آمرزید .^{۳۲}

۲ - مؤمن به حقیقت مؤمن نیست تا در او سه خصلت از خدا و پیغمبر خدا و ولیّ خدا نباشد ، اما از خدا کتمان و پوشیدن سرّ ، و اما از پیغمبر خدا مدارا با مردمان ، و اما از ولیّ خدا صبر و بردباری در سرّاء و ضراء (خوشی و سختی)^{۳۳}.

۳ - حقیقت ایمان کامل نمی شود مگر آن که در بنده خدا سه خصلت باشد : فهم در دین ، و حسن تقدیر در معیشت ، و صبر در حوادث و گرفتاری ها.

۴ - بخیل راحت ندارد ، و حسود لذّت ندارد ، و پادشاهان وفا ندارند ، و دروغگو مرّوت ندارد . کسی که محاسب نفس و مراقب خود باشد سود برده ، و کسی که از خود غافل شود خسارت کرده است .

۵ - کسی که عبرت بگیرد بصیرت یافته ، و کسی که بصیرت داشته باشد به فهم نایل شده است ، و کسی که بفهمد عالم می شود .

۶ - بهترین مال آن است که عرض و آبروی صاحب مال را حفظ کند ، و بهترین عقل آن است که انسان خود را بشناسد .

۷ - مؤمن هرگاه غضب کند ، غضبش او را از حق بیرون نمی آورد ، و هرگاه راضی شود رضایش او را در باطل داخل نمی کند ، با سیطره عقل و ایمان بر شهوت و غضبش ، غضب او را از حق منحرف ، و شهوت او را به باطل آلوده نمی کند ، و چون قدرت پیدا کند بیشتر از حشش نمی گیرد .

۸ - ابن سکیت که از دانشمندان آن زمان بود پرسید : حجتّ بر خلق امروز چیست ؟

فرمود : عقل ؛ چون به وسیله عقل ، صادق بر خدا و کاذب بر خدا شناخته می شود ، و آن کس را که به صدق و راستی از خدا سخن می گوید تصدیق ، و آن کس را که به دروغ از خدا سخن می گوید تکذیب می کند . ابن سکیت گفت : به خدا قسم جواب همین است .

۹ - فرمود : کسی که به زبان استغفار کند ، و به دل نادم و پشیمان از گناه نشود خود را مسخره کرده است ؛ کسی که از خدا بخواهد به او توفیق بدهد و خود کوشش نکند ، خود را مسخره کرده است ؛ کسی که بهشت از خدا بخواهد و بر شداید صبر نکند ، خود را مسخره کرده است ؛ کسی که به خدا از جهنم پناه ببرد و شهوات دنیا را ترک نکند ، خود را مسخره کرده است .

۳۲ . کشف الغمّة ، ج ۳ ، ص ۱۰۱ .

۳۳ . بحارالانوار ، ج ۷۵ .

۱۰ - عمل صالح و کوشش در عبادتِ خدا را به اتکال و اعتماد به دوستی آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) از دست ندهید ، و دوستی آل محمد و تسلیم برای امرشان را به اتکال بر عبادت از دست ندهید ، که هیچ یک از این دو بدون دیگری مقبول درگاه خدا نیست .

۱۱ - بر شما باد به صدق و راستگویی ، و بهره‌یزید از دروغ .

۱۲ - یاد مرگ بسیار کنید که یاد مردن از عبادت افضل است ، و بسیار بر محمد و آل محمد صلوات بفرستید ، و برای مؤمنین و مؤمنات دعا کنید که صلوات بر محمد و آل محمد افضل اعمال نیک است ، و حریص باشید بر قضای حوائج مؤمنین و مؤمنات و مسرور کردن آنان ، و دفع مکروه و ناراحتی ها از ایشان ، که عملی نزد خدا بعد از فرائض و واجبات خدا افضل از خشنود کردن مؤمن نیست .

۱۳ - کوشش کنید که زمان شما به چهار ساعت قسمت شود : ساعتی برای مناجات با خدا ، ساعتی برای امر معاش ، ساعتی برای معاشرت با برادران دینی که مورد وثوق باشند ، آنهایی که در باطن با شما مخلص باشند ، و شما را به عیب هایتان متوجه کنند ، و ساعتی هم برای لذتهای زندگی ، که به این ساعت برای آن سه ساعت قوت و قدرت پیدا کنید . برای خودتان حظی از دنیا بگذارید ، تمایلات و حوائج نفسانی را به حلال برآورده کنید ، و از ما نیست کسی که دنیا را برای دینش ترک کند ، و دینش را برای دنیا ترک نماید .

۱۴ - عقل مسلمان کامل نمی شود مگر آن که ده خصلت در او باشد : مردمان به خیر او امیدوار و از شر او در امان باشند ؛ اگر از غیر ، خیر و خوبی کمی دید آن کم را بسیار بشمرد ، و اگر از خودش خیر بسیار سرزد آن خیر زیاد را کم بشمرد ؛ از طلب حوائج محتاجان خسته نشود ؛ از طلب علم و دانش در تمام روزگارش ملول نگردد ؛ فقری که در راه خدا باشد برای او از غنا محبوب تر ، و ذلت در راه خدا از عزت محبوب تر باشد ؛ نشناختن مردم او را از شهرت نزد خلق ، بیشتر دلخواه او باشد ؛ دهمین خصلت که حضرت به آن اهمیت داد آن است که احدی را نبیند مگر آن که بگوید او از من بهتر است . چون هر کسی یا از او بهتر و برتر است یا بدتر و پست تر ، اگر کسی را که از او بدتر است دید با خود بگوید: شاید خوبی او در باطن و از من پوشیده است ، و خیر و خوبی من ظاهر است ، و این خیر ظاهر شر من است و هرگاه کسی را دید که از او بهتر است برای او تواضع کند ، که شاید به او ملحق شود . چون به این خصال نائل شود آقای اهل زمانش می شود .

هر چند آنچه به قلم آمد شعاعی از آن آفتاب عالمتاب است ، تأمل و تدبّر در این کلمات و عمل به آنها عصاره حکمت و خلاصه مکرمات و سرمایه سعادت دنیا و آخرت است .

فضیلت زیارت آن حضرت (علیه السلام)

محمد بن یعقوب کلینی در کافی، و شیخ طوسی در تهذیب، و شیخ صدوق در عیون الاخبار و امالی از امام هفتم (علیه السلام) روایت می کنند که فرمود: کسی که زیارت کند فرزندم علی را، و یک شب نزد او بیتوته کند، مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است.

و فرمود: چون روز قیامت شود، بر عرش رحمن چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین هستند.

اما چهار نفر از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی، و اما چهار نفر از آخرین محمد و علی و حسن و حسین هستند، و زوّار قبور ائمه با ما همنشین هستند، الا این که درجه ای اعلی برای زوّار قبر فرزندم علی است.^{۳۴}

کسی که زیارت او مانند زیارت خداست، و آرامگاه او همانند عرش خداست، و زائر او اعلی درجه از زوّار ائمه هدی است، مقام و منزلت او برتر از وصف و بیان است. نکته ای که باید در زیارت آن حضرت رعایت شود، تأمل در حقیقت این زیارت و در شرایطی است که باید در زائر محقق شود، که اول آنها طهارت جسم و جان و تناسب زائر با مزور است، و آخر آنها معرفت آن کس است که پاره ای از وجود پیغمبر خاتم است و شناخت وجود خاتم که ثمره آفرینش عالم، و امام تمام انبیا از آدم تا عیسی بن مریم است، جز به لطف و عنایت خداوند متعال که «یهدی الله لنوره من یشاء» میسر نیست.

آنچه موجب آرامش خاطر است آن است که اشعه این آفتاب عالمتاب بر هر در و دیوار می تابد، و اگر ما در خور رحمت او نیستیم رحمت واسعة الهی حدّ و مرز ندارد.

«اللهم ان لم اکن اهلاً ان ابلغ رحمتک فرحمتک اهل ان تبلغنی وتسعنی، لأنها وسعت کل شیء».

شیخ صدوق به سند صحیح از احمد بن محمد بنزلی روایت می کند که گفت: در مکتوب ابی الحسن الرضا خواندم که به شیعیان من برسان که همانا زیارت من نزد خداوند عزوجلّ برابر است با هزار حج. بنزلی که طائفه حقّه بر صحت روایت او اجماع کرده اند گفت: به ابی جعفر گفتم: هزار حج؟! فرمود: بلی والله، و هزار حج برای کسی که با معرفت به حق او زیارتش کند.

در این روایت صحیح السند که سند آن معتمد فقهای عالی مقام است، حجت خدا امام نهم (علیه السلام) - که گفتارش به حکم عقل و کتاب و سنت و به مقتضای عصمت مطلقه، حقّ و صدق است - به اسم جلاله قسم یاد می کند که زیارت آن حضرت با معرفت به حقش، با هزار حج خانه خدا برابر است.

همچنان که درخت را به میوه و ثمرش باید شناخت، آنچه موجب حیرت است این است که آیا مقام قرب و منزلت امام هشتم (علیه السلام) نزد ذات قدوس خداوند متعال چقدر است که ثمره و نتیجه زیارت او به اختلاف مراتب از هزار تا هزار حج بیت الله الحرام است، که قبله اهل عالم و مطاف انبیا از آدم تا به خاتم است.

۳۴. الکافی ج ۴، ص ۵۸۵؛ تهذیب الاحکام ج ۶، ص ۸۵؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۹۰، باب ۶۶، حدیث ۲۰. الأمالی،

خاصه و عامه از ابی حبیب نباجی روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب دیدم که به نجاج آمده، و در مسجدی که حاجیان منزل می کند وارد شده است. برای زیارت آن حضرت به مسجد رفتم و دیدم طبقی از خرما صیحانی مقابل آن حضرت است. قبضه ای از آن خرما را به من داد، شمردم هیجده دانه بود. از خواب بیدار شدم و خواب را تعبیر کردم که به عدد هر دانه خرمایی که به من داد یک سال عمر می کنم. بیست روز از این خواب گذشت. در زمینی به زراعت مشغول بودم که کسی به من خبر داد ابی الحسن الرضا (علیه السلام) وارد این سرزمین شده و در مسجد است، و مردم شتابان به جانب مسجد می روند. من هم رفتم تا وارد مسجد شدم و دیدم در همان جایی که پیغمبر نشسته بود نشسته و مقابلش طبق خرما صیحانی است. سلام کردم، جواب سلام مرا داد. آن گاه مرا نزد خود خواند و یک قبضه از آن خرما را به من داد، شمردم دیدم به همان عدد است که در خواب، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من داده بود. گفتم: یابن رسول الله! زیادت از این خرما به من بده. فرمود: اگر رسول خدا پیش از این به تو می داد، من هم زیادت از این عدد می دادم.^{۳۵}

او کسی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «ستدفن بضعة منی بأرض خراسان» مؤمنی او را زیارت نمی کند، مگر این که خدا بهشت را بر او واجب، و بدن او را بر آتش حرام می نماید.^{۳۶}

و چون آینه تمام نمای خاتم انبیاست، زیارت او زیارت رسول خداست.

کرامات قبر مطهر آن حضرت (علیه السلام)

کرامات و خوارق عاداتی که از آن قبر مقدس ظاهر شده در کتب مفصله ذکر شده است، و به بعضی از آنها اکتفا می کنیم: شیخ صدوق از ابی الصلت هروی روایت می کند که مردی از اهل بلخ با غلام خود به زیارت آن حضرت آمد، آن مرد بالای سر آن حضرت به نماز ایستاد، و غلام پایین پای امام (علیه السلام) مشغول نماز شد. چون هر دو از نماز فارغ شدند سر به سجده گذاشتند، آن مرد قبل از غلام سر از سجده برداشت و غلام را خواست. چون نزد آقای خود آمد به او گفت: می خواهی آزادت کنم؟ گفت: بلی؛ گفت: برای خدا تو را آزاد کردم، و فلان کنیز خودم را در بلخ آزاد نموده او را به همسری تو در آوردم، و مهریه او را ضامن شدم، و فلان مزرعه و بوستانم را بر شما و اولاد شما وقف کردم، و این امام را شاهد گرفتم.

غلام گریه کرد و گفت: بالله تعالی و به این امام قسم، این حاجت را به همین خصوصیات در سجودم خواستم، و به این سرعت اجابت دعایم را دیدم.^{۳۷}

۳۵. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۱۰، باب ۴۷، حدیث ۱۵؛ و قریب به آن در ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۲۱.

۳۶. من لا یحضره الفقیه ج ۲، ص ۵۸۵.

۳۷. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۱۵، باب ۶۹، حدیث ۵.

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام) نقل می کند: عالم معتمد نزد عامه و خاصه در کشف الغمه روایت می کند از عبدالله بن محمد رازی که گفت: از نیشابور عازم زیارت قبر آن حضرت (علیه السلام) شدم، غروب آفتاب به آن مشهد رسیدم، قصد کردم شب را کنار آن قبر بیتوته کنم، از کسی که از خدام آن مشهد بود چراغی خواستم و به او گفتم: درها را ببندد، و قصد کردم کنار آن قبر قرآن را ختم کنم. پاسی از شب گذشت صدای قرائت قرآن شنیدم و گمان کردم که دیگری هم در آن حرم هست، گشتم کسی را ندیدم، و در هم بسته بود. برگشتم و همچنان صدای تلاوت قرآن را می شنیدم، تا آمدم کنار قبر دیدم از آن قبر صدای قرائت سوره مریم بلند است.^{۳۸}

شیخ صدوق به یک واسطه نقل می کند از حاکم مرورود که از اصحاب حدیث بود، که به مشهدالرضا (علیه السلام) رفتم. در طوس دیدم مردی ترک زبان وارد قبه شد، بالای سر حضرت ایستاد، با چشمی گریان به ترکی گفت: پروردگارا! اگر پسر من زنده است او را به من برسان، و اگر مرده است مرا از مرگش خبردار کن.

من زبان ترکی می دانستم. به او گفتم: داستان تو چیست؟ گفت: پسری داشتم با من در جنگ اسحاق آباد بود، او را گم کردم، خبری از او ندارم، مادرش دائماً گریه می کند، در اینجا دعا می کنم که شنیده ام دعا در این مشهد مستجاب است. من از حالت او متأثر شدم، دستش را گرفتم که آن روز مهمانش کنم. چون بیرون آمدم مردی بلند قامت را دیدیم. چون چشمش به آن مرد ترک افتاد خود را در آغوش او انداخت، ناگهان متوجه شد که او همان پسر گمشده اوست که کنار قبر آن حضرت (علیه السلام) دعا می کرد که از مرگ و زندگیش خبردار شود. از او پرسیدم: از کجا به اینجا آمدی؟ گفت: بعد از جنگ اسحاق آباد به طبرستان افتادم، و مرا یکی از اهالی دیلم تربیت کرد، چون بزرگ شدم در جستجوی پدر و مادر خود برآمدم.

آن پدر که گمشده خود را پیدا کرد گفت: قسم یاد کردم که تا زنده ام از این مشهد جدا نشوم.^{۳۹} آن کس که قبل از آمدن پدر و اظهار حاجت به درگاهش، از طبرستان وسایل سفر پسر را در آن زمان فراهم می کند، مشکل گشایی است که به اعتراف دوست و دشمن به علم محیط بر گذشته و آینده، در حیات و ممات معجزه نمایی می کند.

این کیمیا نظر چو نظر سوی ما کند*** بالله به لحظه ای مس دل کیمیا کند
ساید قدم چو بر سر ما چشم آسمان*** از خاک پای ما طلب توتیا کند
روزی اگر به مسند عزت کند جلوس*** یوسف ز رشک پیرهن خود قبا کند
بی نفخ صور، جان دمد اندر تن جهان*** گر قامتش قیامت کبری به پا کند
با احتجاج اوست که حجت تمام شد*** بر هر که در مقابل حق ادعا کند
گر پرده از جمال ولایت بر افکند*** در یک شعاع، شمس و قمر را فنا کند

۳۸. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۱۴، باب ۶۹، حدیث ۶.

۳۹. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۰، باب ۶۹، حدیث ۱۳.

ابر عطای او چو بیبارد به مستمند***خود رو از او بپوشد و از وی حیا کند
 لبریز گشت ظرف وجودش ز علم و حلم***تا آن که جن و انس به او اقتدا کند
 در بندگی خالق و در رهبری خلق***از خویش، خلق و خالق عالم رضا کند
 چون او سراج نور سموات و ارض شد***عالم درانتظار، که کسب ضیا کند
 آن عالمی که عالم آل محمد است***عالم ز علم او طلب اهتدا کند
 چون آیت کمال و جمال و جلال هوست***دیدار او حکایت وجه خدا کند
 شد نقش پرده شیر ژیان از نگاه او***با یک اراده حاجت عالم روا کند
 فانی چو در رضای خدا شد رضای او***او را خدای بر همه فرمانروا کند
 در حیرتم ز منزلت و قدر این امام***کاو بر قدر حکومت و امضا قضا کند
 ای شمع جمع خلقت و چشم و چراغ دین***بنمای رخ که عالم و آدم صفا کند
 توحید بی تو همچو نمازیست بی وضو***آن کس به حق رسد که به تو ابتدا کند
 حصن حصین حق به وجود تو محکم است***اصل الاصول دین به رضا اتکا کند
 باشد هزار حج عوض یک زیارتت***حق تو را خدا به قیامت ادا کند
 بدر الدجی کجاست که تا اکتساب نور***از بارگاه حضرت شمس الضحی کند
 هر صبح و شب که خاک درش روید آفتاب***ز آن خاکروبه سرمه به چشم سما کند
 چون بضعه الرسول در آن آرمیده است***زیبید که فخر بر حرم کبریا کند
 با دیده آب پاش که جاروب این فراش***فراش قدس با مژه اولیا کند
 شد همطراز عرش خدا بارگاه او***کروبیان به صف که در لطف وا کند
 چون منتهای قرب خدا درگه رضاست***از سدره، جبرئیل به طوس ارتقا کند
 جف القلم ز شرح مقامات آن جناب***باشد که مدح و منقبتش مصطفی کند
 ترسا و گبر را چو نراند ز درگهش***دارم امید درد مرا هم دوا کند
 آن رحمتی که حاجت مأمون کند روا***محروم کی ز خوان کرم این گدا کند



اسامی کتاب ها

- ۱ - الکافی ، محمد بن یعقوب الكلینی ، دار الكتب الإسلامية
- ۲ - الإختصاص ، شیخ المفید ، دار المفید لبنان
- ۳ - الغیبة ، الشیخ الطوسی ، مؤسسه المعارف الإسلامیة
- ۴ - کمال الدین وتمام النعمه ، الشیخ الصدوق ، منشورات جامعه المدرسین
- ۵ - عیون أخبار الرضا(علیه السلام) ، الشیخ الصدوق ، مؤسسه الأعلمی
- ۶ - إعلام الوری بأعلام الهدی ، الشیخ الطبرسی ، مؤسسه آل البيت(علیهم السلام)
- ۷ - كشف الغمه ، علی بن عیسی الإربلی، مؤسسه دار الأضواء لبنان
- ۸ - تهذیب الأحكام ، الشیخ الطوسی ، دار الكتب الإسلامية
- ۹ - التوحید، الشیخ الصدوق، منشورات جامعه المدرسین
- ۱۰ - عیون المعجزات ، حسین عبد الوهاب ، الحیدریة نجف
- ۱۱ - الإرشاد ، الشیخ المفید ، دار المفید لبنان
- ۱۲ - بصائر الدرجات ، محمد الحسن الصفار ، مؤسسه الأعلمی
- ۱۳ - مناقب آل أبی طالب ، ابن شهر آشوب ، الحیدریة نجف
- ۱۴ - الأمالی ، الشیخ الصدوق ، مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسه البعثه